

از صفات تا نور ذات

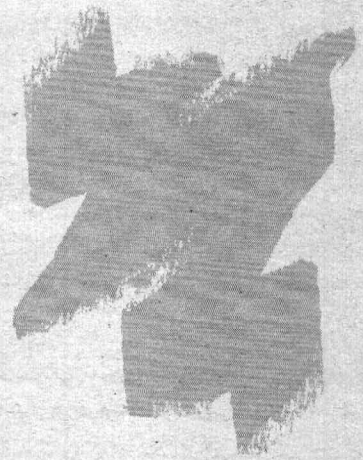
تحلیلی بر سخن منصور حلاج

چکیده

نویسنده در این مقاله کوشیده است عباراتی از درس حسین بن منصور حلاج را در کتاب پیش‌دانشگاهی تشریح و تبیین کند. وی، با استناد به شواهدی از اشعار عطار (نویسنده‌ی تذکرة الاولیا) و دیگران، «مرد» (آدمی) و «صفات» را توضیح داده و در معنی عبارت بازنگری کرده است.

کلیدواژه‌ها

عطار، منصور حلاج، مرد، صفات، تذکرة الاولیا



همید مصطفی زاده

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
آمل - دبیر زبان و ادبیات فارسی

پس دستش جدا کردند خنده‌ای بزد. گفتند: خنده چیست؟ گفت: دست از آدمی بسته جدا کردن آسان است، که دست صفات که کلاه همت از تارک عرش در می‌کشد، قطع کند. (زبان و ادبیات فارسی عمومی و پیش‌دانشگاهی)

عبارت فوق‌بخشی از متن «ذکر منصور حلاج» از تذکرة الاولیای عطار است. جاودانه‌ترین اثر عرفانی فارسی که با نثری پخته و هنری و داستان‌گونه به زندگی عرفای بزرگ قبل از خود می‌پردازد. آثاری از این دست، اگر چه به ظاهر ساده و قابل فهم می‌نماید، چه بسا به دلیل توجه نکردن به برخی اصطلاحات عرفانی و نکات دستوری و ساده‌گذاشتن از کنار آن، منجر به درکی وارونه از محتوا و درون‌مایه‌ی آن گردد. کما این که مؤلفان کتاب درسی یاد شده در قسمت توضیحات، متن مورد نظر را این چنین شرح کرده‌اند:

حلاج به طنز و تحکم می‌گوید: «اگر مردید! [که نیستید] دست صفات مرا که دور پرواز و بلند همت است بپرید.»

در عبارت مورد نظر نه تنها هیچ طنزی به چشم نمی‌خورد بلکه منصور به صورت کاملاً جدی یکی از نکات مهم طریقت و عرفان را در خطاب به آنان، که به نام دین او را محکوم به اعدام نموده‌اند، گوشزد می‌کند.

دو نکته‌ی مهم و کلیدی این متن یکی اصطلاح «مرد» است و دیگری صفات. «مرد» و ترکیبات آن از اصطلاحات

پر بسامد آثار عطار است و از ویژگی‌های سبکی او به شمار می‌آید. ترکیبات «مرد راه»، «مرد حق»، «مرد کار» و حتی «جوان مرد» در آثار او فراوان به چشم می‌خورد و از تعصب و علاقه‌ی خاص عطار به این اصطلاح خبر می‌دهد.

این واژه در آثار عطار در اغلب موارد دو معنی را با خود دارد: یکی معنای عام آن مثل:

مرد گفت اکنون از این خجالت چه سود
کار چون افتاد بر خیزیم زود

منطق الطیر
نیست مردم نطفه‌ای از آب و خاک
هست مردم سر قدس و جان پاک

مصیبت‌نامه
و دیگر، معنای خاص و اصطلاحی آن، که از اندیشه‌ی عارفانه و متعالی عطار نشئت گرفته است:

تو سر خود گیر و رفتی مرد وار
سر فرو رفته مرا با او گذار

منطق الطیر
صوفی را گفت آن پیر کهن
چند از مردان حق گویی سخن

منطق الطیر
تا از آن حکمت نگردي فرد تو
کی شوی در حکمت دین مرد تو

منطق الطیر
اشعار ذکر شده و چندین مثال دیگر همه حاکی از آن است که «مرد» در اندیشه عطار انسانی است در عشق و معرفت به کمال رسیده و صاحب عزم و اراده‌ی عالی و



به زیر آورد.

نکته‌ی دیگری که در مورد متن مورد نظر قابل ذکر است به فعل آن مربوط می‌شود. فعل «کشیدن» با دو پیشوند «بر» و «در» ظاهرأ دو معنای متضاد می‌سازد: «برکشیدن» در معنای برافراشتن و بالا بردن:

چون بجویی و بیایی سر به سر
بر کشی بر هر دو عالم بر، به بر

مصیبت‌نامه

و فعل «در کشیدن» در معنای پایین بردن و به زیر افکندن و در ربودن:
این بگفت و سر به زیری در کشید
تا شدن آن قوم، دیری در کشید

مصیبت‌نامه

بنابر این شرح درست و دقیق عبارت مورد نظر ما چنین خواهد بود:

به اعتقاد حلاج «صفات» کلاه از سر همت می‌ریاید و به زیر می‌کشد. پس در خطاب به مدعیان شریعت می‌گوید قطع کردن دست انسان در بند، کاری است آسان و در عین حال بیهوده و عبث، بلکه مرد حق (مرد به کمال رسیده) آن است که صفات و تعلقات را از خود جدا سازد. (زیرا این صفات همت انسان را پست می‌سازد و از سیر به سوی عالم ملکوت باز می‌دارد).

منابع و مأخذ

۱. استعلامی، محمد، حلاج (شاهکارهای ادب فارسی)، انتشارات امیرکبیر
۲. اشرف‌زاده، رضا، کلاه بی‌سران (گزیده‌ی اشعار مصیبت‌نامه)، نشر صالح، ۱۳۷۶
۳. حاتری، محمدحسن، راه گنج (مبانی عرفان)، انتشارات مدینه، ۱۳۷۹
۴. سنگری، محمدرضا و دیگران، زبان و ادبیات فارسی عمومی پیش‌دانشگاهی
۵. عطار نیشابوری، منطق‌الطیر، به تصحیح سیدصادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰
۶. ماحوزی، مهدی، آتش‌اندر جنگ (خاقانی)، انتشارات زوار، ۱۳۸۳

چون دراز و کوتاه و عاقل و احمق و... (تعریفات) آن چه نعمت نپذیرد از آن چه به خود قایل نیست (کشف‌المحجوب، ص ۵۰۱). ذات در نظر صوفیان، حقیقت و واقعیت عالم است که تغییر پذیر نیست و صفات عوارض طاری بر ذات است که چون قایل به خود نیستند تغییر پذیرند. بنابر این سالک باید صفات عارضی و تغییر پذیر را از خود دور سازد تا به ذات حقیقت نزدیک‌تر گردد.

چون دل تو پاک گردد از صفات
تافتن گیرد ز حضرت نور ذات

منطق‌الطیر

خاقانی نیز شرط و وصول به حق را ترک صفات می‌داند:

با تو قرب قاب قوسین آن‌گه افتد عشق را
کز صفات خود به بعد المشرقین مانی جدا
(گزیده‌ی اشعار)

در نهایت، نظر دکتر محمد استعلامی در این مورد قابل ذکر است که منظور حلاج از «صفات»، چیزهایی است که آدمی را از حق باز دارد و همت او را از فراز آسمان‌ها

همت بلند (این کلمه در اسرارالتوحید، مثنوی مولوی و برخی آثار عرفانی دیگر البته با بسامد کم‌تر، در این معنی به کار رفته است). و نیز در این شعر «مردان» کسانی‌اند که به مرحله‌ی تفرید رسیده باشند:

هم چو خورشید سبک‌رو فرد باش
صبر کن مردانه وار و مرد باش

منطق‌الطیر

در متن مورد نظر ما نیز این اصطلاح را منصور در خطاب به مدعیان شریعت و حقیقت به کار می‌برد و برداشت معنای عامیانه‌ی امروزی و یا طنز آمیز از آن نادرست می‌نماید.

اصطلاح مهم دیگری که در متن به چشم می‌خورد و در درک معنای درست عبارت نقش بسیار دارد اصطلاح «صفات» است، که در آثار عرفانی فراوان به کار رفته است.

دکتر صادق گوهرین در توضیحات منطق‌الطیر دو تعریف را از «صفت» نقل قول می‌کند:

«اسمی است دال بر بعضی احوال ذات